

تأثیر تجزیه جهان اسلام بر پایداری بحرانها در تاریخ معاصر

علی اصغر رجاء*

چکیده

در این نوشته بیان می‌شود که تجزیه جهان اسلام در تاریخ معاصر چه تأثیری بر پایداری بحران‌های سیاسی - اجتماعی همانند بحران کشمیر و بحران فلسطین داشته است. می‌توان در چارچوب نظریه بحران با مرور تاریخی، کانون‌های بحران پایدار جهان اسلام را شناسایی کرد و با بهره‌گیری از منابع موجود، عوامل پایداری آن بحران‌ها را از نظر داخلی و خارجی برشمرد. چگونگی تأثیر تجزیه جهان اسلام را بر پایداری این بحران‌ها تحلیل نمود و راه خروج از آن‌ها را پیشنهاد کرد. فرض بر این است که یک سری عوامل داخلی تاریخی - سیاسی از صدر اسلام زمینه ایجاد این بحران‌ها را فراهم آورده و عوامل خارجی، مانند استعمار در عصر حاضر، آن‌ها را با بهره‌گیری از زمینه‌ها و تأثیرات تحولات اروپا بر جهان و نیز از طریق تجزیه جهان اسلام، به صورت پایدار درآورده است.

مقدمه

اکنون جهان اسلام از حدود شصت کشور مستقل که بیش از پنجاه درصد جمعیت آن‌ها مسلمان‌اند و نیز اقلیت‌های مسلمان در سایر کشورها تشکیل می‌شود.

قلمرو اسلام پس از ظهور آن شاهد تغییرات بسیاری بوده تا به شکل کنونی درآمده است. در عصر فتوحات تا قرن سوم هجری قلمرو اسلام شامل شبه جزیره عرب، عراق، شامات، آذربایجان، فارس، خراسان، سند، ماوراءالنهر، ملتان، مناطق مرکزی هند و سرزمین‌های میانه این‌ها، هم‌چنین مصر، ای‌یقیه و مغرب و اندلس (شبه جزیره ایبری) می‌شد. بخش زیادی از این قلمرو در حاکمیت

رواق اندیشه ۲۸

۲۸

تأثیر تجزیه جهان اسلام بر پایداری...

عباسیان و با مرکزیت بغداد قرار داشت. به تدریج در قرن‌های بعدی تا پایان قرون وسطی اندلس (شبه جزیره ایبری) در اروپا تحت حاکمیت مسیحیان اروپایی درآمد و مسلمانان از آنجا اخراج شدند، اما هم‌زمان قلمرو امپراطوری بیزانس تحت حاکمیت اسلامی قرار گرفت. از جانب شرق هم قلمرو اسلامی به واسطه فتوحات، روابط تجاری، سیاحت و مهاجرت علما و صوفیان مسلمان در حال گسترش بود، به طوری که تمام شبه قاره هند، بخشی از آسیای جنوب شرقی، جزایر فیلیپین و ترکستان چین هم مسلمان شدند و اقلیت‌هایی از مسلمانان در ژاپن و سایر مناطق هندوچین به وجود آمد.

پس از سقوط بغداد توسط مغولان در قرن هفتم هجری و سپس جهان‌گشایی تیمور، قلمرو وسیع مسلمانان در قرن ۹ و ۱۰ هجری (۱۵ و ۱۶ میلادی) به چندین بخش شامل قلمرو امپراطوری عثمانی در آسیای صغیر، بالکان، شام، عراق و شمال آفریقا؛ قلمرو امپراطوری گورکانیان در قسمتی از ماوراءالنهر (که اکنون به آسیای میانه شهرت دارد)؛ قلمرو امپراطوری گورکانیان (مغولان کبیر، بابرین) در هند و سند و نیز قلمرو حکومت صفویان با گرایش شیعی در سرزمین‌های مابین قلمرو دو امپراطوری عثمانی و گورکانیان تقسیم شد.

اکثر کشورهای مستقل اسلامی در گذشته از تجزیه امپراطوری‌های بزرگ عثمانی، مغولان کبیر هند و حکومت نادر افشار پدید آمده‌اند. بیش‌تر کشورهای عربی و آفریقایی مسلمان از تجزیه امپراطوری عثمانی به وجود آمده‌اند و دو کشور ایران و افغانستان از تجزیه حکومت نادر افشار، کشورهای پاکستان و بنگلادش از تجزیه امپراطوری مغولان کبیر هند، کشورهای آسیای میانه از تجزیه شوروی سابق و کشور مسلمان بوسنی و هرزگوین^۱ از تجزیه یوگسلاوی سابق پدیدار گشتند. در تجزیه جهان اسلام، گذشته از عوامل داخلی، ورود استعمار از مهم‌ترین عوامل خارجی بوده است. از میان بحران‌هایی که در اثر تجزیه جهان اسلام دامن‌گیر مسلمین شد، می‌توان از بحران‌های سیاسی پایدار کشمیر و فلسطین نام برد. در تجزیه جهان اسلام، گذشته از عوامل داخلی، ورود استعمار از مهم‌ترین عوامل خارجی بوده است. از میان بحران‌هایی که در اثر تجزیه جهان اسلام دامن‌گیر مسلمین شد، می‌توان از بحران‌های سیاسی پایدار کشمیر و فلسطین نام برد. این دو بحران به دلیل ریشه‌های تاریخی، سیاسی و فرهنگی خاص خود بیش از پنجاه سال است که تداوم دارد و پیامدهایی را در کشورهای درگیر به بار آورده است.

۱- کشور بوسنی هرزگوین با داشتن جمعیت ۴۰٪ مسلمان که در اکثریت هستند جزء جهان اسلام به شمار می‌رود.

در تجزیه جهان اسلام، گذشته از عوامل داخلی، ورود استعمار از مهم‌ترین عوامل خارجی بوده است. از میان بحران‌هایی که در اثر تجزیه جهان اسلام دامن‌گیر مسلمین شد، می‌توان از بحران‌های سیاسی پایدار کشمیر و فلسطین نام برد.

برجسته ساختن ریشه‌های این بحران‌ها با بهره‌گیری از منابع مکتوب به گونه‌ای که در چارچوب نظریه بحران بتواند دیرپایی بحران‌ها را توضیح دهد، منظور اصلی این نوشتار است.

بر اساس این، ابتدا با ذکر کلیاتی، وضعیت کنونی جهان اسلام بررسی گردیده و سپس به مهم‌ترین بحران‌های جهان اسلام پرداخته می‌شود و در آخر به عوامل پایداری بحران‌ها و چگونگی تأثیر تجزیه جهان اسلام بر آن اشاره می‌گردد.

مفهوم نظریه بحران

بحران به اعتبار عوامل به وجود آورنده، در انواع گوناگون فکری، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، پولی، یارانه‌ای، پزشکی، روان شناختی، دیپلماتیک، استراتژیک، ایدئولوژیک، نظامی، قومی و زیست‌محیطی ظاهر می‌شود. همچنین یک بحران ممکن است در سطح مدیریت، مردم و عوامل خارجی به صورت ملی، منطقه‌ای و جهانی و نیز به شکل خرد یا عمومی و کلان به وجود آید. بحران را از نظر جامعه شناختی می‌توان به بحران‌های جوامع در حال گذار، شامل بحران هویت، بحران مشارکت، بحران مشروعیت، بحران توزیع و بحران یکپارچگی تقسیم کرد. مطابق این رویکرد، بحران را می‌توان در میان اقشار جامعه از مرحله آسیب و انحراف تا خود مرحله بحران بررسی کرد. به لحاظ نظری خاستگاه بحران می‌تواند طبع بشری، ساختار دولت و روابط میان دولت‌ها باشد.

از نظر مدیریت، بحران‌ها را می‌توان با توجه به «شدت تهدید»، «زمان تصمیم‌گیری» و «درجه آگاهی» به شدید نوظهور بدعتی، کند (بطئی)، موردی ویژه، انعکاسی، برنامه ریزی شده (عمدی)، عادی و اداری تقسیم‌بندی کرد:

انواع بحران از نظر مدیریت آن‌ها

| درجه آگاهی | زمان تصمیم‌گیری | تهدید | نوع بحران |
|--------------|-----------------|-------|----------------------------|
| غافل‌گیری | کم | شدید | بحران شدید |
| غافل‌گیری | طولانی | شدید | بحران‌های نوظهور بدعتی |
| غافل‌گیری | کم | خفیف | بحران‌های کند (بطئی) |
| غافل‌گیری | کم | خفیف | بحران‌های ویژه‌ای (موردی) |
| پیش‌بینی شده | کم | شدید | بحران‌های انعکاسی |
| پیش‌بینی شده | طولانی | شدید | بحران‌های برنامه‌ای (عمدی) |
| پیش‌بینی شده | طولانی | خفیف | بحران‌های عادی |
| پیش‌بینی شده | کم | خفیف | بحران‌های اداری |

از نظر شدت تهدید هم می‌توان بحران را در دو دسته بحران‌های شدید شامل: خاص، احتمال زیاد، عواقب شدید، تشدید شده از لحاظ تاریخی و نزدیک از لحاظ مکانی و زمانی، و بحران‌های ضعیف شامل: پخش و پراکنده، احتمال کم، عواقب ضعیف، بی طرفی تاریخی و دور از لحاظ مکانی و زمانی تقسیم کرد.

در این نوشتار تکیه بر بحران‌های پایدار جهان اسلام است. با توجه به این‌که گفتمان جاری جهان اسلام در عصر کنونی اسلام‌گرایی سیاسی است، در چارچوب این گفتمان بر مفهومی سیاسی از بحران با نظر به عامل زمان استناد می‌شود. بر اساس این، بحران پایدار یعنی وضعیتی از تکرار تهدید که سطوح مؤثر سعی می‌کنند آن را از نظر زمان، مکان، شدت و شکل به نفع خود مهار و یا تبدیل کنند.

مشخصات بحران‌های پایدار جهان اسلام به این قرار است:

۱- بقای تهدید نسبت به ارزش‌های بنیادین به رغم شدت، ضعف و رکود آن؛

۲- سرایت بحران‌های جانبی و جدید و نیز تغییر در سطح؛

۳- وجود زمان و اطلاعات برای تصمیم‌گیری برخلاف بحران‌های دیگر؛

۴- امکان تبدیل تهدید به فرصت.

بر اساس این، بحران‌های پایدار جهان اسلام به آن دسته از بحران‌های سیاسی اطلاق می‌شود که تهدید ناشی از آن‌ها مدتی طولانی تداوم داشته باشد به گونه‌ای که دوره‌های ضعف و رکود بحران در مقابل زمان بقای تهدید اندک باشد و حتی تغییر در سطح نیز بقای تهدید را از میان نبرد.^۱

کانون‌های بحران پایدار در بحث جهان اسلام

با توجه به چارچوبی که در مفهوم نظریه بحران ارائه گردید، فهرست مهم‌ترین بحران‌های پایدار جهان اسلام از این قرار است:

۱- بحران جزیره مینائو در کشور فیلیپین:

مسلمانان این جزیره دارای حکومت مستقل بوده و نفوذ معنوی امپراطوری عثمانی را پذیرفته بودند.^۲ پس از ورود استعمار اسپانیا به آن، از اواسط قرن ۱۶ میلادی تلاش‌هایی در جهت مبارزه با اسلام و گسترش مسیحیت در این جزیره صورت گرفت. با تجربه‌ای که اسپانیایی‌ها در اخراج

۱- با این توضیح، بحران قره‌باغ در آذربایجان مورد بررسی قرار نمی‌گیرد؛ زیرا با تغییر در سطح و رکود طولانی روبه‌رو شد و ورود شوروی به عنوان عامل خارجی در آن باعث گردید به مدت هفتاد سال تهدیدی در این منطقه مشاهده نشود.

۲- محمدکاظم توکلی، مسلمانان مور و تاریخ اجتماعی مسلمانان جنوب فیلیپین، امیرکبیر، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۱، ص ۲۴۰.

مسلمانان از اندلس داشتند توانستند مناطق مسلمان نشین را کم کم و در طول ۳۳۰ سال استعمار (بقای تهدید) به نصف کاهش دهند؛ (تغییر در سطح). از سال ۱۸۹۸ میلادی تاکنون هم مبارزه علیه اسلام در قالب فعالیت‌های پیش‌تری توسط آمریکایی‌ها ادامه دارد^۱؛ (سرایت بحران‌های جانبی). در سال‌های اخیر هم فعالیت برخی از گروه‌های مبارز مسلمان در آن در جهت به دست آوردن خودمختاری و توسعه و عمران جنوب، از سوی سایر گروه‌ها کاملاً پذیرفته نشده است؛ (امکان تبدیل تهدید به فرصت)^۲

۲- بحران کشمیر:

پس از ورود استعمار انگلیس به هند و فروپاشی مغولان کبیر، منطقه کشمیر ابتدا به دست افغانان و سپس به دست سیک‌ها افتاد. در دهه ۴۰ میلادی که موضوع استقلال پاکستان از هند مطرح بود، یک مہاراجہ ہندی بر کشمیر حکمرانی می‌کرد، در حالی که ۷۸ درصد مردم آن مسلمان بودند. در این زمان میان جواهر لعل نہرو و محمد علی جناح و ہم‌چنین میان احزاب کشمیری بر سر استقلال یا پیوستن کشمیر به پاکستان اختلاف نظر بود.

پس از استقلال پاکستان در سال ۱۹۴۷ میلادی، مہاراجہ کشمیر مایل به امضای قراردادی در زمینہ توقف دخالت در امور کشمیر با ہند و پاکستان بود. پاکستان این امر را پذیرفت اما ہند نہ آن را رد کرد و نہ پذیرفت. درگیری‌هایی ہم میان مردم کشمیر با نیروهای مہاراجہ به وقوع پیوست. برخی از مردم سرحد شمال غربی پاکستان با ادامه درگیری‌ها به کمک مردم کشمیر آمدند. در همین زمان مہاراجہ کشمیر قرارداد الحاق به ہند را امضا کرد و خواستار کمک نظامی ہند شد. ہند نیز نیروهای خود را به کشمیر اعزام کرد. از این پس درگیری‌های مرزی بین دو کشور رفتہ رفتہ تشدید شد و پیشنهاد ہمہ پرسی توسط سازمان ملل کہ در قطع‌نامہ‌های مختلف مطرح شدہ بود، مورد پذیرش طرفین قرار نگرفت.

در بین سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۵ میلادی، اولین درگیری‌ها میان دو کشور بر سر کشمیر رخ داد کہ با امضای موافقت‌نامہٗ تاشکند آتش بس در سال ۱۹۶۵ برقرار شد؛ (بقای تهدید ہمراہ با رکود). در سال ۱۹۷۱ میلادی بر سر حاکمیت بنگلادش بین ہند و پاکستان جنگ درگرفت و معادہ سیملا میان آن‌ها امضا شد. یکی از موارد توافق طرفین در آن معادہ مسئلہ کشمیر بود کہ بر طبق آن خط آتش بس قبلی در کشمیر به خط کنترل بر اساس آتش بس پس از جنگ ۱۹۷۱ میان دو کشور تبدیل شد و دو طرف توافق کردند از طریق مذاکرات دوجانبہ اختلافات خود را حل کنند. در

۱- همان، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۲- حافظ نیا، محمدرضا، مبانی مطالعات سیاسی-اجتماعی، سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۳۰۲-۳۲۲.

عمل از امضای این قرارداد در مورد حل بحران کشمیر نتیجه‌ای حاصل نشد، بلکه مسایل جدیدی در این بحران به وجود آمد. یکی از این مسایل، رقابت تسلیحاتی میان دو کشور بود؛ (سرایت بحرانهایی جدید). ابتدا هندوستان اولین آزمایش اتمی خود را در سال ۱۹۷۴ انجام داد و در مقابل، پاکستان سلاح‌های موشکی خود را توسعه داد.

در سال ۱۹۹۸ که پاکستان یک آزمایش موشکی جدید انجام داد، هندوستان پنج آزمایش هسته‌ای انجام داد. پاکستان هم در مقابل، برای اولین بار پنج آزمایش هسته‌ای انجام داد. به‌رغم آن‌که پاکستان یکی از متحدان منطقه‌ای آمریکا بود، انجام این آزمایش‌ها باعث فشار آمریکا بر هر دو کشور برای امضای معاهده‌های منع انجام آزمایش‌های هسته‌ای و نیز «گسترش سلاح‌های هسته‌ای» شد. از آن‌جا که چین در پیشبرد برنامه‌های هسته‌ای پاکستان نقش داشت و از طرفی بین چین و هند بر سر اختلافات مرزی جنگ درگرفته بود، آزمایش‌های هسته‌ای هند پاسخی به همکاری چین و پاکستان نیز بود. به این ترتیب بحران هند و چین به بحران کشمیر سرایت کرد؛ (تغییر در سطح همراه با سرایت بحران‌های جانبی).

در سال ۱۹۹۹م در پی نفوذ تعدادی از مبارزان کشمیری به مناطق سردسیر کشمیر تحت کنترل هند (کارگیل) و حمله مسلحانه به پارلمان هند، دو طرف به پیاده کردن گسترده نیرو در مرزهای یکدیگر پرداختند و بحران تا آستانه جنگ هسته‌ای بالا گرفت. این در حالی بود که قبلاً بندر کراچی، مهم‌ترین شهر اقتصادی پاکستان، در اثر آشوب‌هایی که گفته می‌شد عامل آن هند است برای مدتی از فعالیت باز ایستاده بود. با سفر نخست‌وزیر پاکستان به آمریکا و عقب نشینی نیروهای کشمیری از کارگیل بحران کاهش یافت.^۱ خبرگزاری‌ها از وجود نیروهای افغانی طالبان در میان مبارزان نفوذی کشمیری خبر دادند. آمریکا با این‌که در بحران افغانستان وارد شده و با کمک دیگران طالبان را به وجود آورده بود^۲، نتوانست در بحران کشمیر سیاست درستی پیش گیرد.

۱- علی کوثری، ریشه‌های مسئله کشمیر و چشم‌انداز آینده، مجله سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۸، ص ۷۸۹.

۲- مهدی علیزاده موسوی، افغانستان ریشه‌یابی و بازخوانی تحولات معاصر، انتشارات کیش مهر، قم، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۱۲۰-۱۲۶-۱۲۷.

بی‌نظر بوتو، نخست‌وزیر سابق پاکستان در مصاحبه با BBC گفت: «ایالات متحده و بریتانیا با پول عربستان تأمین‌کننده اسلحه طالبان‌اند»؛ ر.ک.: ویلیام میلی، افغانستان طالبان و سیاست‌های جهانی، ترجمه عبدالغفار محقق، بی‌نا، ۱۳۷۷، ص ۱۷۷. از سرگیری روابط آمریکا با پاکستان پس از فروپاشی شوروی از سال ۱۹۹۳ و اوج‌گیری این روابط تا سطح امضای موافقت‌نامه اطلاعاتی تا سال ۱۹۹۵ تأییدکننده این نظر است که آمریکا و پاکستان طالبان را به وجود آورده‌اند؛ ر.ک.: زیبا فرزین نیا، پاکستان (کتاب سبز)، وزارت امور خارجه، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۱۹۶ و ۲۱۵، ۲۱۴.

در سال ۱۹۹۸ که
پاکستان یک
آزمایش موشکی
جدید انجام داد،
هندوستان پنج
آزمایش هسته‌ای
انجام داد. پاکستان
هم در مقابل، برای
اولین بار پنج
آزمایش هسته‌ای
انجام داد. به‌رغم
آن‌که پاکستان یکی
از متحدان
منطقه‌ای آمریکا
بود، انجام این
آزمایش‌ها باعث
فشار آمریکا بر هر
دو کشور برای
امضای
معاهده‌های منع
انجام آزمایش‌های
هسته‌ای و نیز
«گسترش
سلاح‌های
هسته‌ای» شد.

وجود تهدیدهای امنیتی ناشی از بحران کشمیر و نیز مناطق سرحدات پاکستان که به مسئله پشتونستان مشهور است (سرایت بحران‌های جانبی)، باعث شده که به جز سال‌های استقلال، همواره نظامیان در پاکستان قدرت را در دست داشته باشند. تداخل دو بحران کشمیر و پشتونستان هم در این وضع مشاهده می‌شود.

برای کاهش تنش در بحران کشمیر، آخرین طرح، کشیدن لوله گاز ایران از طریق پاکستان به هند و نیز کشیدن لوله گاز ترکمنستان از طریق افغانستان به چین و هند است که به پیشنهاد ایران و پاکستان بوده و مذاکرات نهایی آن در حال انجام است؛ (امکان تبدیل تهدید به فرصت).

مساحت کل کشمیر ۳۰۲۵۷۸ کیلومتر مربع است که از این میزان ۷۹۷۷۸ کیلومتر مربع به نام کشمیر آزاد با مرکزیت مظفرآباد به پاکستان تعلق دارد و ناحیه کشمیر هند با مساحت ۲۲۲۸۰۰ کیلومتر مربع شامل بخش‌های جامو و کشمیر است. بخشی از آن سرزمین نیز در اختیار چین است. این سرزمین به دلیل آن‌که بر سرزمین‌های پست اطراف خود مسلط است و از طریق آن با افغانستان، آسیای میانه و چین مرتبط می‌شود، برای هند از نظر ژئوپلیتیکی و استراتژیکی اهمیت دارد. برای پاکستان نیز کشمیر به دلیل آن‌که سرچشمه رودهای مهم سند، پنجاب، جهلم، چناب، راوی و ستلج است و جاده آسفالته استراتژیک راولپندی، کلگیت، کاشغر ارتباط پاکستان - چین را تأمین می‌کند، اهمیت اقتصادی و کشاورزی دارد.^۱

۳- بحران پشتونستان:

مطابق قرارداد بین انگلیس و دولت افغانستان در سال ۱۸۹۲م این منطقه که اکنون ایالت سرحد پاکستان را تشکیل می‌دهد به مدت صد سال به حکومت انگلیسی هند واگذار شد؛ (بقای تهدید)، اما در طول این مدت پاکستان از هند جدا و انگلیس از شبه قاره هند خارج شد؛ (تغییر در سطح).^۲ مسئله پشتونستان در دهه ۶۰ میلادی به صورت بحران ارضی میان افغانستان و پاکستان درآمد و مورد سوءاستفاده شوروی سابق قرار گرفت. ظهور طالبان در سال ۱۹۹۲م را یکی از اثرات پایانی این قرارداد قلمداد می‌کنند (سرایت بحران‌های جانبی و تغییر در سطح).^۳ طالبان را پاکستان با کمک‌های نظامی و اطلاعاتی و با بودجه کشورهای عربی و طرح انگلیس به وجود آورد تا حکومتی

۱- کریم اسد سنگانی، بحران کشمیر و تسلیحات هسته‌ای، نشریه صف، شماره ۲۳۲، ص ۳۱، و محمدرضا حافظانیا، مبانی مطالعات سیاسی - اجتماعی، ج ۲، ص ۲۷۹-۲۸۳.

۲- محمد اسحاق فیاض، پشتونستان چالش سیاست خارجی افغانستان (۱۹۴۷-۷۸)، فصل‌نامه توسعه، سال دوم، شماره هشتم، ۱۳۸۳، ص ۱۲۹-۱۳۶.

۳- علی اصغر رجاء، جنبش‌های اسلامی و مقایسه آن با طالبان، فصل‌نامه طلوع، شماره ۸ و ۹، ص ۲۸۷.

وابسته در افغانستان به وجود آورند و ضمن تأمین منافع اقتصادی برای پاکستان، بحران پشتونستان به کلی خاتمه یابد؛ (امکان تبدیل تهدید به فرصت).

۴- بحران کردستان:

منطقه کرد نشین در مرزبندی کشورهای عراق و سوریه توسط انگلیس و فرانسه پس از تجزیه عثمانی، میان چهار کشور ترکیه، سوریه، عراق و ایران تقسیم شد و ناسیونالیزم کرد را در مقابل حکومت‌های این چهار کشور قرارداد. از ابتدای قرن بیستم وجود دو قطب نیروهای سنتی و نخبگان سیاسی و اجتماعی مدرن که جریان مدرنیزاسیون را با تکیه بر ناسیونالیزم رهبری می‌کردند، باعث دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی معاصر در خاورمیانه شده بود. به موازات ایجاد دولت‌های جدید و جابه‌جایی نیروهای سنتی و مدرن، برخی گروه‌ها مانند کردها به سطح یک اقلیت تنزل یافتند. این مسئله در میان کردها به عنوان نتیجه قرارداد «لوزان» در سال ۱۹۲۳م تلقی شده و سرانجام آنان به عنوان اقلیت‌هایی در ایران، عراق، ترکیه و سوریه بدون داشتن منزلتی حقوقی و قانونی شناخته شدند.^۱

بنابراین به رغم مقاومت شدید کردها در فاصله سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۸م (بقای تهدید) تمام روابط و تشکیلات جامعه خود خوانده کردی در ترکیه نوین در پاسخ به موجودیت ایدئولوژی ملت - دولت کمالیست‌ها سرکوب شد. در همین زمان تلاش‌هایی برای تمرکزگرایی شدید دولت و سیاست‌های همگون سازی در ترکیه دنبال می‌شد.^۲ ناسیونالیزم کردی در فرصت جابه‌جایی‌های بحرانی قدرت در داخل کشورهای چهارگانه مذکور، از جمله پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، خود را نشان داده است؛ (سرایت بحران جانبی و تغییر در سطح).

اکنون با به قدرت رسیدن یک رئیس جمهور کرد نژاد در عراق فرصت جدیدی برای مشارکت کردها در یکی از نظام‌های سیاسی که با آن‌ها تعامل دارند، فراهم شده است؛ (امکان تبدیل تهدید به فرصت).

هـ بحران یمن:

این کشور طی سه دهه ۶۰ تا ۹۰ میلادی (بقای تهدید) به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده و هریک در طول جنگ سرد (سرایت بحران‌های جانبی) جزء دو بلوک شرق و غرب بود. پس از فروپاشی شوروی، یمن بار دیگر به صورت یکپارچه درآمد؛ (امکان تبدیل تهدید به فرصت).

۱- صابر قاسمی، ترکیه، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۲۰۰-۲۰۱.

۲- شبیرزاد، جنبش کردها در عراق، ماهنامه اندیشه جامعه، شماره ۱۱، تیرماه ۱۳۷۹.

عرب‌بحران فلسطین:

قرن‌ها پیش از میلاد، حضرت داوود علیه السلام در فلسطین حکومتی را به منظور برقراری توازن قوا میان دو قدرت مصر و بابل از چند ملیت تشکیل داد که توسط فرزندش حضرت سلیمان علیه السلام تحکیم و گسترش یافت. پس از حضرت سلیمان این حکومت به دو بخش اسرائیل در شمال و یهودیه در جنوب تقسیم شد. از این تاریخ به بعد این منطقه در دست قدرت‌های زمانه می‌گشت و باعث آوارگی یهود در جهان به ویژه در اروپا شد. این سرزمین در سال ۱۷ هجری به دست مسلمانان افتاد و در جنگ‌های صلیبی به مدت ۹۱ سال در دست مسیحیان بود تا دوباره به اختیار مسلمانان قرار گرفت. یهودیان در اروپا تحت آزار و اذیت مسیحیان بودند. فکر تأسیس دوباره کشوری یهودی در اثر این آزارها و آوارگی‌ها از رنسانس اروپا به بعد در میان یهودیان وجود داشت.^۱ در اواخر قرن نوزدهم میلادی، بورژوازی یهود، قدرت‌های استعماری و صهیونیسم سیاسی با کوشش افرادی چون هرتسل سرزمین فلسطین را به عنوان ارض موعود انتخاب نموده و اقداماتی برای خرید زمین در آن انجام دادند. ضمن این که در این راستا مذاکراتی هم با سران استعماری و عثمانی توسط رهبران صهیونیست سیاسی انجام شد.

پس از جنگ جهانی اول تجزیه عثمانی به علت آن‌که هم پیمان آلمان بود به طور جدی از سوی انگلیس پی‌گیری شد^۲ و در سال ۱۹۱۷ با صدور اعلامیه بالفور، دولت انگلیس به طور رسمی حمایت خود را از تشکیل دولت یهود در فلسطین اعلام کرد و این در حالی بود که یک سال قبل، در سال ۱۹۱۶، مخفیانه موافقت نامه سایکس پیکو را با فرانسه و روسیه بر سر تجزیه عثمانی امضا نموده بود. این قرارداد محرمانه پس از انقلاب روسیه توسط روس‌ها فاش شد. انگلیس‌ها که پس از وقوع انقلاب درصدد اجرای قیمومیت بر مناطق جدا شده امپراطوری بودند با مخالفت اعراب روبه‌رو شدند.

در داخل فلسطین اعتراض‌ها و مقاومت‌هایی نسبت به مهاجرت یهودیان صورت گرفت. در نتیجه، انگلیس در سال ۱۹۳۹ با صدور کتاب سفید، ضمن قائل شدن محدودیت‌هایی برای مهاجرت یهود، زمینه‌های تشکیل دولتی را برای آنان بی‌ریخت. با کشف نفت در عربستان پای آمریکا به منطقه خاورمیانه کشیده شد و نفوذ صهیونیست‌ها در دولت آمریکا باعث حمایت آن از تشکیل کشور

۱- سهراب ستوده، بحران اعراب و اسرائیل از پیدایش تا فرجام، فصل‌نامه مطالعات دفاعی استراتژیک، شماره ۸۰، ص ۴۸-۲۱.

۲- حمید احمدی، ریشه‌های بحران در خاورمیانه، انتشارات کیهان، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷، ص ۱۵۵.

اسرائیل شد؛ (تغییر در سطح). پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا به صورت ابر قدرت ظاهر گشت و نهاد تازه تأسیس سازمان ملل را تحت نفوذ خود گرفت.

در سال ۱۹۴۷ (بقای تهدید) طرح تقسیم فلسطین و تشکیل اسرائیل در این سازمان تصویب و یک سال بعد به اجرا درآمد. با خروج سربازان انگلیسی از فلسطین تشکیل دولت اسرائیل اعلام گردید و باعث به وجود آمدن پنج جنگ بزرگ در خاورمیانه شد (سرایت بحران‌های جانبی) که عبارت‌اند از: الف) نخستین جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۴۸ به وقوع پیوست. در این جنگ ارتش کشورهای مصر، سوریه و اردن به دلیل فقر تجهیزات نظامی و عقب ماندگی تسلیحاتی، فقدان اراده سیاسی در نزد رهبران، و نیز حمایت مؤثر انگلیس و آمریکا از دولت تازه تأسیس اسرائیل شکست خوردند. عدم اراده سیاسی رهبران عرب به این دلیل بود که آنان قدرت سیاسی خود را در مصر، اردن، عراق و عربستان با حمایت انگلیس به دست آورده بودند. در نتیجه این جنگ ۷۷٪ خاک فلسطین در اختیار اسرائیل قرار گرفت.

ب) در سال ۱۹۵۶ جمال عبدالناصر کانال سوئز را ملی اعلام نمود در واکنش به این اقدام، بندر پرت سعید توسط فرانسه، انگلیس و اسرائیل اشغال شد که اختطار شوروی و عدم حمایت آمریکا از این تجاوز در اثر الزامات جنگ سرد عقب‌نشینی نیروهای اشغال‌گر را در پی داشت.

ج) در سال ۱۹۶۷ ارتش اسرائیل با بهره‌گیری از اصل غافل‌گیری به فرماندهی موشه دایان با بمباران هواپیماهای سوریه و مصر و هم‌زمان حمله زمینی سریع نیروهای مکانیزه تحت پوشش هوایی، جنگ شش‌روزه‌ای را به راه انداخت و توانست مساحت قابل توجهی از کشورهای مصر، سوریه و اردن را اشغال کند. در این جنگ کشورهای عربی طرحی برای رویارویی با اسرائیل نداشتند بلکه سرگرم رقابت‌ها و منازعات درونی خود بودند. آن‌ها با گرایش ناسیونالیستی، فقر تسلیحاتی و تکیه بر حمایت شوروی و عدم تکیه بر حمایت جهان اسلام وارد جنگ شده و شکست خوردند که این امر موجب طرح افسانه شکست ناپذیری اسرائیل شد. به دنبال این شکست، گروه‌های مبارز فلسطینی بیش‌تر با انگیزه‌های ناسیونالیستی و نه اسلامی به وجود آمدند.

د) در سال ۱۹۷۳ دو کشور مصر و سوریه در حمله‌ای غافل‌گیرانه قسمتی از سرزمین‌های اشغالی را بازپس گرفتند.

ه) در سال ۱۹۸۲، اسرائیل به بهانه کشته شدن سفیر این کشور در لندن با هدف انهدام تشکیلات سازمان آزادی‌بخش فلسطین در لبنان، وارد این کشور شد که در سال ۱۹۹۸ در اثر مقاومت شیعیان لبنان و ادار به عقب نشینی شد. پس از آن رفته‌رفته کشورهای عربی به صلح با

نخستین جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۴۸ به وقوع پیوسته در این جنگ ارتش کشورهای مصر، سوریه و اردن به دلیل فقر تجهیزات نظامی و عقب ماندگی تسلیحاتی، فقدان اراده سیاسی در نزد رهبران، و نیز حمایت مؤثر انگلیس و آمریکا از دولت تازه تأسیس اسرائیل شکست خوردند.

اسرائیل رو آوردند. تحولات بین الملل مانند فروپاشی شوروی و نزدیکی چین به آمریکا باعث شد برخی گروه‌های فلسطینی هم به صلح رو آورند (تغییر در سطح) تا بتوانند در سرزمین‌های باقی‌مانده در دست فلسطینی‌ها در باریکه غزه و کرانه غربی رود اردن حکومت خودگردان به وجود آورند؛ (امکان تبدیل تهدید به فرصت).

از ابعاد دیگر بحران فلسطین، بحران آب است که در اثر طرح‌های ترکیه برای ایجاد سد بر روی فرات به وجود آمده است؛ (سرایت بحران‌های جانبی) به خصوص این که سرچشمه رودهای اسرائیل هم در کشورهای مسلمان همسایه قرار دارد.

هم‌چنین اسرائیل سعی دارد هم‌زمان با تداوم روابط استراتژیک با آمریکا، روابطی را در این حد با هند داشته باشد. به‌رغم پنهان کاری ذاتی اسرائیل، طرح این کشور برای ایجاد زرادخانه اتمی هم فاش شد.^۱

۷- بحران قبرس:

در این جزیره مناقشه میان جامعه ترکان و یونانیان پس از استقلال از انگلیس با پشتیبانی ترکیه و یونان از سال ۱۹۶۳ شروع و تا سال ۱۹۷۴ ادامه یافت. با ورود نیروهای نظامی ترکیه به بخش شمالی جزیره و اشغال ۳۶٪ از آن عملاً قبرس دو قسمت شد. در سال ۱۹۸۳ دولت خود خوانده ترک در شمال قبرس تشکیل (بقای تهدید) و فقط از جانب ترکیه به رسمیت شناخته شد.^۲ با وجود قطع‌نامه‌های مختلف سازمان ملل و مذاکرات طرفین هنوز اتحاد دو بخش قبرس به وقوع نپیوسته و مانعی بزرگ بر سر راه ورود ترکیه به اتحادیه اروپا شده است؛ (سرایت بحران‌های جانبی). در صورتی که ترکیه بر سر مسئله قبرس به نحوی با اروپا توافق کند، یکی از موانع جدی پیوستن این کشور به اتحادیه اروپا بر داشته خواهد شد؛ (امکان تبدیل تهدید به فرصت).

۸- بحران بالکان:

این منطقه به علت ساختار جغرافیایی، قومی و ملی آن ویژگی منحصر به فردی در عصر حاضر دارد. احساسات ملی‌گرایی شدید مانند تفکر ایجاد صربستان بزرگ، ملی‌گرایی افراطی کرووات‌ها، تفکر ایجاد بلغارستان بزرگ و یا تشکیل آلبانی بزرگ از جمله عوامل تأثیرگذار و تنش‌آفرین در به وجود آوردن بحران‌های این منطقه طی قرون گذشته بوده است. هر یک از این دیدگاه‌ها هر از گاهی جنگ‌ها و تغییر مرزها و مهاجرت‌های عظیم را در بالکان به دنبال داشته و بر پیچیدگی‌های ساختار قومی، سیاسی و اجتماعی این منطقه افزوده است. در طی جنگ بین کشورهای بالکان در سال‌های

۱۹۱۲ تا ۱۹۱۳ تسلط امپراطوری عثمانی بر این منطقه پایان یافت و متعاقب آن جنگ جهانی اول از این منطقه شعله‌ور شد؛ (سرایت بحران‌های جانبی و تغییر در سطح).

آخرین بحران در این منطقه پس از فروپاشی یوگسلاوی سابق بروز کرد و کشور مسلمان بوسنی هرزگوین (امکان تبدیل تهدید به فرصت برای مسلمانان این کشور) در پی یک تصفیه قومی - مذهبی، یکی از کشورهایی بود که از تجزیه آن به وجود آمد؛ (بقای تهدید). در این بحران، مسلمانان منطقه کوزوو نیز قتل عام شدند.^۱

۹- بحران صحرا:

این بحران درگیری منطقه‌ای و جنگ قدرت میان الجزایر و مراکش برای کسب سلطه بر منطقه شمال غرب آفریقا است. پس از استقلال صحرا درگیری‌های نظامی بین مراکش و حامیان غربی آن (سرایت بحران‌های جانبی و نیز تغییر در سطح) با چریک‌های پولیساریو مورد حمایت الجزایر از سال ۱۹۸۸ شروع و تا سال ۱۹۹۱ ادامه یافت. رفراندومی که قرار بود در سال ۱۹۹۲ به پیشنهاد سازمان ملل برای تعیین سرنوشت آن منطقه برگزار شود (امکان تبدیل تهدید به فرصت)، به دلیل اختلاف طرفین در تعداد شرکت کنندگان هنوز برگزار نشده است؛ (بقای تهدید).^۲

از میان این بحران‌ها بحران کشمیر و فلسطین بسیار مهم می‌باشد و بحران‌های میندانائو، یمن و بالکان اکنون در ظاهر پایان یافته است. مشخصات ذکر شده برای بحران‌های پایدار بر تمامی این بحران‌ها صدق می‌کند؛ زیرا این مشخصات در هر یک به نحوی نمودار است.

عوامل پایداری بحران‌ها در جهان اسلام

الف) عوامل داخلی

۱- جدایی تاریخی امور سیاسی از امور دینی پس از خلفای راشدین و دور بودن فقها و اندیشمندان از صحنه سیاست از عوامل داخلی پایداری بحران‌ها در جهان اسلام می‌باشد، به طوری که با وجود منابع مشترک دینی، کانون‌های مستقل فکری در جهان اسلام شکل گرفت و نخبگان سیاسی بدون در نظر گرفتن مصالح کلی اسلام و مسلمین سعی کردند در هر منطقه قدرت سیاسی را به دست گرفته و قلمرو خود را گسترش دهند. در نتیجه، وحدت سیاسی جهان اسلام بر پایه منابع دینی به وجود نیامد و تمرکز قدرت آن از میان رفت. دشمنان اسلام هم توانستند پس از شکست قدرت‌های محلی مسلمان ضربات خود را به طور مؤثر وارد سازند.

۱- محمدرضا حافظنیا، پیشین، ص ۲۹۷-۳۰۶ و احمد نقیب زاده، تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل از پیمان دستفانی تا امروز، انتشارات قومس، تهران، ج ۱، ۱۳۸۳، صص ۱۰۴ و ۱۴۷.

۲- احمد شروری، دیپلماسی بحران، انتشارات وزارت خارجه، تهران، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۰۵.

در طی جنگ بین کشورهای بالکان در سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۳ تسلط امپراطوری عثمانی بر این منطقه پایان یافت و متعاقب آن جنگ جهانی اول از این منطقه شعله‌ور شد؛ (سرایت

بحران‌های جانبی و تغییر در سطح).

۲- پس از تفرقه مسلمانان هنگامی که نسل اول آنان با قدرت سیاسی و نظامی غرب (مانند حمله ناپلئون به مصر) روبه‌رو شدند و عقب ماندگی خود را دریافتند، خواستند با غرب در شیوه کسب قدرت و زندگی مقابله به مثل کنند،^۱ اما به دلیل شکاف نسلی در فکر اخذ و اقتباس شیوه‌های مناسب زندگی از تمدن غربی شکست خوردند. به طوری که نسل‌های بعدی به جای عمل به فکر اولیه انتخاب جنبه‌های مثبت تمدن غربی و تطبیق آن ایده‌ها با مبانی فکری - فلسفی اسلامی، با حیرت از پیشرفت غرب، شیفته آن شدند. آنان به جای کلی فرض کردن غرب، خواستند کلاً غربی شوند و بحران هویت را در جوامع اسلامی دامن زدند.

۳- در اثر عدم عرضه اسلام به عنوان یک دین جامع و کارآمد در عرصه سیاسی و اجتماعی توسط نیروهای فکری و فرهنگی، بسیاری از رهبران سیاسی مسلمان از دین‌گریزان شدند و پیوستگی دین و سیاست را نپذیرفتند و به دامن ناسیونالیسم پناه بردند. حال آن‌که پدیده ناسیونالیسم زاده تحولات سیاسی - اجتماعی اروپا بود. از آن گذشته، بعدها با این‌که در اثر تلاش نیروهای فکری، فرهنگی اسلام‌گرایی به صورت یک گفتمان در حال گسترش در جوامع اسلامی درآمد، رهبران سیاسی با آن به مقابله برخاستند. به این ترتیب درگیری رهبران سیاسی به عنوان مدیران بحران‌ها با مردم که سطحی دیگر از آن بحران‌ها بودند، منجر به کاهش قدرت آنان و غفلت از سطح سوم بحران‌ها، یعنی عوامل خارجی (استعمار جدید)، شد.

۴- فقر تکنولوژی به خصوص در تأمین سلاح برای مقابله با دشمن در طول جنگ‌های استقلال از استعمار.

۵- عدم فکر و ابتکار عمل در تصمیم‌گیری مشترک توسط حکام مسلمان در قبال حل بحران و در پیش‌گیری استبداد در داخل قلمرو در عصر رشد دولت - ملت‌ها در جهان اسلام.

۶- عدم نشانندگی رهبران سیاسی مسلمان و ناکامی آنان در امر توسعه اقتصاد داخلی، به طوری که همواره با یک بحران مشروعیت روبه‌رو بودند. همچنین وابستگی مطلق سیاسی رهبران به یکی از دو بلوک مسلط قدرت شرق و غرب غیر مسلمان در طول جنگ سرد.

۷- هرچند از کشورهای اسلامی می‌توان با عنوان جهان اسلام نام برد، اما این معنا به صورت حقیقی و واقعی صورت هویت مشترک به خود نگرفته است. با وجود ساز و کارهای مناسب چون کنفرانس اسلامی، اکو، اتحادیه عرب و گروه D هشت، سیاست‌های هم‌گرایی مشترک در قبال

مدیریت بحران‌های پایدار به طور مؤثر و مناسب و نیز کنترل عوامل خارجی در طول تاریخ بحران‌ها صورت نگرفته است. اگر از اتحاد همه جانبه جهان اسلام بگذریم، اتحاد سیاست‌های خارجی مشترک در قبال بحران‌ها هم در میان کشورهای جهان اسلام وجود نداشته است. حتی دشمنی‌های دیرینه تاریخی، اختلاف‌های ارضی و مرزی در میان برخی کشورهای اسلامی هنوز به طور جدی وجود دارد؛ (اندونزی و مالزی). در حالی که نفت به عنوان رگ حیات اقتصاد جهان و برخی از معابر مهم استراتژیکی جهان در دست مسلمانان بوده است.

۸. اندیشه وحدت سیاسی جهان اسلام که پس از انقلاب اسلامی در ایران قوت گرفت، به دلیل گرفتار آمدن انقلاب اسلامی در گرداب بحران‌های سیاسی و اقتصادی و جدال نیروهای داخلی انقلاب بر سر تثبیت قدرت مذهبی یا ملی، چندان مورد استقبال حکام مسلمان قرار نگرفت، هرچند اندیشه‌ای پویا است و طرفداران فکری بسیاری در جهان اسلام دارد. این تفکر بیش‌تر بر شناسایی امور نامشروع و نادرست که مانع تحقق وحدت است تأکید می‌کند، هر چند در جهت ایجاد وحدت، به یک برنامه عملی بر پایه ارزش‌های مشترک دست نیافته است.

ب) عوامل خارجی

استعمار، عامل خارجی ایجاد بحران‌های پایدار در جهان اسلام بوده است. فعالیت‌های جاسوسی، هیئت‌های تبشیری، فراماسونری و شرق‌شناسی هم در خدمت استعمار قرار داشته است. استعمار برای تجزیه جهان اسلام از طریق این فعالیت‌ها و در راه رسیدن به اهداف خود موارد زیر را به اجرا درآورده است:

دخالت در مرز بندی کشورها برای ایجاد بحران، تبلیغ ناسیونالیسم، زنده کردن آثار تمدن‌های گذشته، ترویج زبان‌های بیگانه برای مبارزه با فرهنگ اسلامی، به وجود آوردن اسرائیل، ترجمه مخدوش از قرآن، وارد نمودن انواع تهمت‌ها به اسلام و مسلمین و وارونه جلوه دادن حقایق تاریخی اسلام، تخریب موقیعت زن مسلمان، تربیت قلم به دستان مزدور، تسلط بر اوقاف اسلامی، ترویج حقوق مدنی مادی‌گرا، ایجاد مدرسه و بیمارستان با هدف نفوذ و ترویج افکار استعماری، ایجاد تفرقه میان مسلمین با فرقه سازی و دین تراشی، ترویج تصوف و کناره‌گیری از دنیا، کمک به دیکتاتوری، ایجاد ناامنی، ترویج جبرگرایی و جدایی دین از سیاست و مظاهر فساد و اباحی‌گری و تشکیل حزب کنگره در هند برای هویت بخشی به هندوان در مقابل مسلمانان، ترویج عادت‌های ناپسند در میان مردم نظیر کشیدن تریاک و استعمال مواد مخدر و دور شدن مبتلایان به آن از مسایل جاری جهان اسلام.

استعمار، عامل خارجی ایجاد بحران‌های پایدار در جهان اسلام بوده است. فعالیت‌های جاسوسی، هیئت‌های تبشیری، فراماسونری و شرق‌شناسی هم در خدمت استعمار قرار داشته است.

تجزیه جهان اسلام و پایداری بحران‌ها

قلمرو جهان اسلام در طول تاریخ آن همواره در معرض تجزیه داخلی بوده است. اولین جریان تجزیه در آن توسط معاویه بن ابی سفیان اتفاق افتاد و او توانست حاکمیت خود را بر تمام قلمرو اسلامی تثبیت کند. خاندان او حاکمیت متمرکز امویان را به وجود آوردند. پس از آن عباسیان خاندان اموی را به اندلس راندند و قلمرو اسلام به دو بخش تقسیم شد. اندک اندک در قلمرو عباسیان حکومت‌های نیمه مستقل و مستقل سر برآوردند و حکومت‌های اسلامی دیگری جایگزین امویان اندلس شدند و جهان اسلام تمرکز قدرت خود را از دست داد.

حکومت‌های اسلامی در اثر اختلافات سیاسی و فرهنگی، بسیاری از اوقات با یکدیگر درگیر می‌شدند و برخی از آن‌ها بر قلمرو دیگری مسلط شده و حکومت‌های وسیع‌تری به وجود می‌آوردند. برخی از حکومت‌ها و خاندان‌های حکومت‌گر هم باعث افزایش قلمرو جهان اسلام شده فتوحاتی را انجام می‌دادند. در قلمرو برخی هم بقایایی از حکومت‌های پیشین وجود داشت. تا زمانی که قدرت سیاسی، نظامی و فرهنگی این حکومت‌ها پا بر جا بود، حکومت آنان هم پابرجا می‌ماند.

به این ترتیب، تا زمانی که بیگانه در درگیری‌های منجر به تجزیه جهان اسلام دخالتی نداشته است، جابه‌جایی حکومت‌های اسلامی و نوسان در قلمرو آن‌ها موجب نقصان و ضرر کلی به جهان اسلام نبوده است، هرچند شکوه و عظمت دوران حکومت‌های متمرکز دیگر قابل بازگشت نبود و زیان‌هایی به صورت جزئی و مقطعی به مسلمین وارد می‌آمد.^۱

در تاریخ اسلام نمونه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد با کشیده شدن پای بیگانه در درگیری‌های مسلمین، ضررهای هنگفتی بر آنان وارد نموده است، که در این جا به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

یکی از دلایل تصرف سرزمین اسلامی اندلس توسط مسیحیان، در کنار تفرقه آنان و عدم کمک دولت‌ها و امیران مسلمان دیگر، کمک گرفتن مسلمانان اندلس از مسیحیان بود. مسیحیان با نفوذ در تشکیلات مسلمانان و خیانت به آنان و نیز درخواست مناطقی در قبال کمک خود به طرف‌های درگیر مسلمان که برای بقای خود یکدیگر را نابود می‌کردند، در نهایت باعث براندازی و اخراج مسلمانان از اندلس شد^۲ و این منطقه دیگر به دامن اسلام بازنگشت.

۱- یورش‌های تیمور به هدف تمرکز قدرت بود اما جانشینان او نبوغ او را در تداوم و حفظ یکپارچگی قلمرو نداشتند.

۲- حجت‌الله اینزلی، ظهور و سقوط حکومت مسلمانان در اندلس، فصل‌نامه مصباح، شماره ۱۷، بهار ۱۳۷۵،

پیروزی مسیحیان در جنگ‌های صلیبی و به وجود آمدن حکومت‌های مسیحی در طول خط ساحلی دریای مدیترانه به مدت ۹۱ سال، علاوه بر عوامل داخلی، به خاطر تفرقه و خیانت حاکمان مسلمان در همکاری با مسیحیان، فقر و وحشت مردم، غارت گری صلیبیان، دشمنی اسماعیلیان با امرای مسلمان و در بعضی موارد، ضعف نظامی مسلمانان بوده است. در این مورد، عاقبت در اثر نبوغ نظامی عمادالدین زنگی اولین حکومت مسیحی در «رها» از بین رفت و نیز بر اثر اتحاد قلمرو در منطقه مصر و شام و جزیره به وسیله صلاح الدین ایوبی و تمرکز قدرت، بیت المقدس از دست مسیحیان آزاد و بقایای حکومت‌های مسیحی هم توسط ممالیک بحری پس از تثبیت قدرت و کسب مشروعیت از طریق استقرار خلافت در مصر، نابود شد.^۱

در حمله مغولان هم ضعف نظامی و نزاع‌های فرقه‌ای، باعث پیروزی مغولان شد، اما عاقبت آنان در جبهه فرهنگی مغلوب مسلمانان شدند. در سقوط و تجزیه عثمانی و در نتیجه از دست رفتن بخش‌هایی از قلمرو آن هم قدرت‌های اروپایی نقش بسزایی داشتند. در تجزیه هند و جدا شدن بخش مرکزی آن از قلمرو اسلام هم دست استعمار مشهود است. در عصر حاضر بیش‌ترین ضرر و زیان ناشی از تجزیه را قلمرو عثمانی و بایرین هند دیده است. بحران پایدار کشمیر در قلمرو هند و بحران‌های فلسطین، قبرس، صحرا و بالکان در قلمرو سابق عثمانی به وجود آمد. سرزمین‌های اروپایی عثمانی محدود به شهر استانبول شد و فلسطین هم به دست یهودیان افتاد. دیگر بحران‌های پایدار جهان اسلام نیز تحت تأثیر مستقیم استعمار قدیم و جدید به وجود آمد.

ناسیونالیسم برخاسته از اروپا که توسط استعمار ترویج می‌شود، جهان اسلام را تجزیه نمود و در نتیجه آن، مدیریت‌های کلان و فراگیر در مناطق بحران، به مدیریت‌های کوچک با منافع محدود که توانایی حل و فصل بحران‌ها را به دلایل داخلی و یا در اثر عوامل خارجی نداشت، تبدیل شد.

تا قبل از دهه هفتاد میلادی، ناسیونالیسم ملی رهبران سکولار جهان اسلام، مانع از شکل‌گیری جبهه‌ای متحد و یا سیاستی واحد در قبال حل بحران‌های پایدار بود. در مورد کشورهای عربی، به‌رغم وجود عامل ناسیونالیسم غربی، فقر تسلیحاتی و تکنولوژیک و عدم برنامه ریزی در مقابله با اسرائیل مانع از توفیق اعراب برای حل بحران فلسطین بود و رهبران عرب در اثر شکست‌های پی‌درپی، با بحران مشروعیت روبه‌رو شده بودند.

در دهه هفتاد میلادی هم با این‌که جنبش‌های اسلامی بالا گرفته بود، اما به دلیل آن‌که طبقات

پیروزی مسیحیان
در جنگ‌های
صلیبی و به وجود
آمدن حکومت‌های
مسیحی در طول
خط ساحلی دریای
مدیترانه به مدت
۹۱ سال، علاوه بر
عوامل داخلی، به
خاطر تفرقه و
خیانت حاکمان
مسلمان در همکاری
با مسیحیان، فقر و
وحشت مردم،
غارت گری
صلیبیان، دشمنی
اسماعیلیان با
امرای مسلمان و در
بعضی موارد،
ضعف نظامی
مسلمانان بوده
است.

۱- احمد کمال‌الدین حلمی، دولت سلجوقیان، ترجمه عبدالله ناصری طاهری و دیگران، انتشارات حوزه و دانشگاه، قم، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۱۱۵ - ۱۴۱.

مسلمین با انگیزه‌های متفاوت (انقلاب تا اصلاح) و تحت تأثیر نخله‌های مختلف فکری به این جنبش‌ها پیوسته بودند جهان اسلام نتوانست از این فرصت برای حل بحران‌های خود بهره برده و رهبری واحدی به صورت کاریزما در جهان اسلام ظهور نماید. پس از دهه هفتاد هم نوعی رقابت بر سر رهبری جهان اسلام بین عربستان و ایران با گرایش‌های مختلف مذهبی و زبانی و نوع متفاوت برخورد با اشغال افغانستان، جنگ عراق - ایران و سپس اشغال کویت توسط عراق به وجود آمد که از قدرت و قوت سیاسی جهان اسلام کاست.

از میان بحران‌های پایدار جهان اسلام، بحران کشمیر، پشتونستان، کردستان، قبرس، فلسطین و صحرا تا کنون پابرجا است و بحران‌های دیگر از بین رفته است. از بین این بحران‌ها در سه بحران کشمیر، قبرس و فلسطین، غیر مسلمانان با مسلمانان درگیر می‌باشند.

در بحران‌های پشتونستان، کردستان و صحرا اگر مسلمانان بتوانند بدون کمک از غیر مسلمان‌ها و بر اساس مصالح اسلامی و منافع دوجانبه و چند جانبه مذاکراتی را به پیش ببرند، می‌توان نسبت به حل آن بحران‌ها امیدوار بود. اما امکان حل مسالمت‌آمیز سه بحران کشمیر، قبرس و فلسطین حتی در درازمدت نیز وجود ندارد، زیرا طرف‌های غیرمسلمان آن‌ها قدرتمند هستند. هرچند اقدام‌هایی نظیر بهره‌گیری از نفت به عنوان سلاح در سال ۱۹۷۳م به طور موقت توانست قدرت مسلمانان را نشان دهد، اما در درازمدت با جایگزینی انرژی‌های دیگر به جای نفت توسط غیر مسلمانان، این حربه کارآمدی خود را از دست داد.

تنها در صورتی که مسلمانان بتوانند به سرعت بحران‌های پایدار پشتونستان، کردستان و صحرا را حل کرده و به یک سیاست خارجی مشترک دست یابند و از موضع انفعالی درآمده، با پاسخ به ستیزه جویی غیرمسلمانان، بحرانی بزرگ و عمومی برای آنان به وجود آورند و یا در شرایطی که چنین بحرانی دامن‌گیر آنان است، مدیریت بحران را در دست گیرند، امید حل نهایی سه بحران مذکور هم می‌رود.

در شرایط کنونی که اقتصاد به صورت جهانی درآمده است، بهترین راه برای رسیدن به هدف سیاست خارجی مشترک، همکاری‌های اقتصادی میان مسلمانان و حتی برخی دیگر از غیرمسلمانان و بازکردن جایی برای خود در اقتصاد جهانی است. در این صورت امکان ایجاد بحران فراگیر برای ستیزه جویی غیر مسلمانان فراهم آمده آنان به ناچار یا باید در مقابل اقتدار اقتصادی مسلمانان، به آن‌ها امتیاز دهند و یا در بحرانی سخت فروروند که مدیریت آن در دست مسلمانان است. به‌رغم آن‌که شرایط نابرابر اقتصادی جهانی امکان رقابت مفید را کم کرده است، اگر مسلمانان بتوانند از نظر

اقتصادی قدرتی مطرح باشند، می‌توان انتظار شرایطی بحرانی نظیر شرایط وقوع جنگ جهانی اول و دوم را داشت، به خصوص آن که در سیاست‌های یک جانبه‌گرایی آمریکا، مسلمانان هدف برخورد تمدن‌ها و اعمال تحقیرآمیز آنان در افغانستان و عراق قرار گرفته‌اند.

خلاصه

با نظر به خاستگاه موضوعی، زمانی و مکانی بحران و نبودن آن از مقولات ماهوی، اگر از گفتمان جاری جهان اسلام الگو گرفته و با تکیه بر زمان، مفهومی سیاسی از آن ارائه گردد، چارچوب نظری لازم جهت تحلیل تأثیر تجزیه جهان اسلام بر پایداری بحران‌ها فراهم می‌آید.

از کشورهایی که مسلمانان در آن‌ها اکثریت دارند، به جهان اسلام یاد می‌شود که معمولاً از تجزیه دو امپراطوری عثمانی، گورکانی و دولت نادر افشار به وجود آمده‌اند و اسلام در عصر فتوحات، وارد آن‌ها شده است. در برخی کشورها نیز اسلام از طریق تجار، صفویان و گردشگران مسلمان وارد آن‌ها شده است. برخی از مناطق مانند اندلس پس از عصر فتوحات دوباره از پیکر جهان اسلام جدا شده‌اند.

با توجه به چارچوب نظری بحران و مشخصات بحران‌های پایدار، می‌توان از نه کانون بحران در جهان اسلام نام برد که مهم‌ترین آن‌ها بحران کشمیر و بحران فلسطین است. این دو بحران بیش از پنجاه سال ادامه داشته‌اند. در این دو بحران و بحران قبرس، مسلمانان با غیر مسلمانان روبه‌رو هستند و سایر بحران‌ها ظاهراً پایان یافته‌اند.

عوامل پایداری بحران‌های جهان اسلام از نظر داخلی عبارت‌اند از: جدایی تاریخی میان نخبگان سیاسی در کسب قدرت و بسط آن از طرفی و میان فقها و اندیشمندان در حفظ و نشر اسلام از طرف دیگر، شکاف نسلی میان صاحبان اندیشه، مقابله به مثل با غرب در شیوه کسب قدرت و زندگی، پناه بردن رهبران سیاسی به دامن ناسیونالیسمی که زاده تحولات اروپا بود، برتری تکنولوژی استعمارگران، نبودن اراده جمعی در نزد حکام مسلمان و استبداد آنان، دست نشانده‌گی و بحران مشروعیت حکام، نبودن سیاست‌های مشترک در قبال کنترل و حل بحران‌های پایدار جهان اسلام با وجود ساز و کارهای مناسب و نیز در اختیار داشتن نفت به عنوان رگ حیات اقتصادی جهان و وجود معابر مهم استراتژیک، و عدم استقبال حکام مسلمان از اندیشه پویای وحدت سیاسی جهان اسلام. استعمار به عنوان تنها عامل خارجی با بهره‌گیری از فعالیت‌های گوناگون، در پایداری بحران‌های جهان اسلام تأثیر داشته است.

مطابق شواهد تاریخی تا زمانی که دست عوامل غیر مسلمان در کار نبوده است، از تجزیه

از کشورهایی که مسلمانان در آن‌ها اکثریت دارند، به جهان اسلام یاد می‌شود که معمولاً از تجزیه دو امپراطوری عثمانی، گورکانی و دولت نادر افشار به وجود آمده‌اند و اسلام در عصر فتوحات، وارد آن‌ها شده است.

به نظر می‌رسد آن‌چه که به عنوان عامل اساسی داخلی، استعمارگران را موفق نموده است تا بحران‌های پایدار جهان اسلام را به وجود آورند، تجزیه جهان اسلام بوده که خود از عوامل زمینه‌ای دیگری سرچشمه گرفته است.

حکومت‌های مسلمان ضرر کلی به جهان اسلام وارد نشده است و اگر سرزمینی مانند اندلس از دست آنان خارج شده، به خاطر تأثیر غیر مسلمانان بوده است. در عصر استعمار، بیش‌ترین ضربات بر عثمانی به شکل تجزیه و کاهش قلمرو وارد شده و بحران فلسطین در آن شکل گرفته است. پس از آن قلمرو گورکانیان دچار تجزیه و کاهش شده و بحران کشمیر در آن بروز کرده است. استعمار از طریق ناسیونالیسم، جهان اسلام را دچار تجزیه کرده و مدیریت‌های کلان را به مدیریت‌های کوچک با منافع محدود مبدل نموده و از قدرت آن‌ها در جهت حل و کنترل بحران‌ها کاسته است.

قبل از دهه هفتاد میلادی، گرایش ناسیونالیستی رهبران، مانع اتحاد اسلامی بود و در دهه هفتاد میلادی با وجود گسترش جنبش‌های اسلامی، اختلاف انگیزه‌ها مانع به ثمر رسیدن این جنبش‌ها شد. پس از دهه هفتاد میلادی نیز اختلافات سیاسی بر سر رهبری جهان اسلام میان عربستان و ایران از قدرت جهان اسلام کاست. از میان بحران‌های پایدار جهان اسلام، سه بحران قبرس، کشمیر و فلسطین به دلیل قدرت‌مندی طرف‌های غیرمسلمان آن‌ها حتی در درازمدت امکان حل و فصل مسالمت‌آمیز ندارند. در مورد چگونگی به دست آوردن راهی برای حل این بحران‌ها، استفاده از نفت، در درازمدت به دلیل امکان جایگزینی انرژی‌های دیگر، به نفع مسلمانان نیست، بلکه باید سعی شود به‌رغم شرایط نابرابر رقابت در میدان اقتصاد جهانی، قدرت مسلمانان در حد ایجاد بحران و یا بهره‌گیری از یک فرصت بحرانی تقویت شود.

نتیجه‌گیری

اگر بحران‌های پایدار جهان اسلام را با توجه به مشخصات مشترک آن‌ها مورد بررسی قرار گیرد، می‌توان از نه کانون بحران نام برد. ریشه‌های این بحران‌ها را هم می‌توان در بعد داخلی در ساختارهای سیاسی - اجتماعی و فرهنگی جوامع اسلامی جست‌وجو کرد و تأثیرات عوامل خارجی را به عنوان یکی از سطوح این بحران‌ها در نظر گرفت. تعامل مردم، مدیران و استعمارگران خارجی در بحران‌های پایدار جهان اسلام، وضعیتی را در برخی از آن‌ها چون بحران کشمیر و فلسطین به وجود آورده که تا امروز ادامه دارد.

به نظر می‌رسد آن‌چه که به عنوان عامل اساسی داخلی، استعمارگران را موفق نموده است تا بحران‌های پایدار جهان اسلام را به وجود آورند، تجزیه جهان اسلام بوده که خود از عوامل زمینه‌ای دیگری سرچشمه گرفته است. دو عامل زمینه‌ای جدایی تاریخی میان نخبگان سیاسی در کسب قدرت و بسط آن از طرفی و میان فقها و اندیشمندان در حفظ و نشر اسلام از طرف دیگر و نیز عامل شکاف نسلی میان صاحبان اندیشهٔ متقابل به مثل با غرب در شیوهٔ کسب قدرت و زندگی، در توفیق سایر برنامه‌های استعمار تأثیر مستقیم داشته است.

از شواهد تاریخی نیز چنین بر می آید که تجزیه خود به خود باعث وارد شدن ضرر و زیان کلی بر جهان اسلام نبوده است، بلکه دخالت عامل خارجی باعث جدایی سرزمین‌های اندلس از قلمرو اسلامی شده است. چنان‌چه در عصر استعمار جدید نیز درگیری میان سطوح داخلی بحران‌های پایدار جهان اسلام باعث غفلت از عامل خارجی در دوره اوج‌گیری جنبش‌های اسلامی در دهه هفتاد میلادی شد و مسلمانان توانستند از این فرصت طلایی بهره برده راه حلی برای بحران‌های پایدار جهان اسلام، به خصوص بحران‌های کشمیر و فلسطین، بجویند.

با این حال، به نظر می‌رسد هنوز هم مسلمانان می‌توانند در جست‌وجوی راه حلی برای خاتمه بخشیدن به بحران‌های پایداری که دامن‌گیر آنان است (به ویژه بحران‌های کشمیر و فلسطین) باشند و با بهره‌گیری از امکانات داخلی و برقراری روابط خارجی و از راه تقویت اقتصاد، قدرت خود را تا حد ایجاد یک بحران برای ستیزه‌جویی غرب ارتقا بخشند و یا از یک زمینه بحرانی سود برده بحران‌های پایدار خود را ریشه‌کن نمایند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی